

مکه روان گردید ولی از راه به مصر گریخت و کاروان به غارت رفت. در سال ۶۰۸ مردی از کاروان حاجیان عراق به شریفی از خویشاوندان قتاده حمله آورده و او را بکشت. شریفان، امیران کاروان را متهم به قتل او کردند و بر کاروان تاختند و خلقی را کشتند. سپس بر ایشان اموالی از بغداد فرستاده شد. قتاده هم یکی از فرزندان خود را فرستاد تا پوزش خواهد و این پوزش پذیرفته آمد. در سال ۶۱۵ در مکه به نام العادل بن ایوب پس از الناصر لدین الله خطبه خواندند و به نام الکامل بعد از آن دو. و سال ۶۱۶، سال خروج تتر بود. قتاده مردی دادگر بود. مردم در ایام او ایمن بودند. او هرگز به نزد هیچیک از خلفا و ملوک نرفت و می‌گفت من از همه به خلافت سزاوارترم. اموال و خلعت‌ها برایش می‌رسید. سالی الناصر لدین الله او را فراخواند و او در پاسخ نوشت:

ولی کف ضرغام اذل ^۱ بیسطها	واشری بها عز ^۲ الوری و ابیع
تظل ملوک الارض تلثم ظهرها	و فی بطنها ^۳ للمجدبین ربیع
أجعلها تحت الزحائم ابتغی	خلاصاً لها انی اذألوضیع ^۴
و ما انا الا المیسک فی کل بقعة ^۵	یضوع و اما عندکم فیضیع ^۶

پس دولت او بارور شد و مکه و یمن و اطراف یمن و بعضی از اعمال مدینه و بلاد نجد را بگرفت، بردگان فراوان داشت. در سال ۶۱۸ بمرد، بعضی گویند پسرش حسن او را سم داد و گویند حسن کنیز او را بفریفت و شب به خوابگاهش درآمد و خفه‌اش کرد. پس آن کنیز را نیز بکشت و بر مکه استیلا جست پسر دیگرش راجح بن ابو عزیز قتاده، خشمگین شد و شکایت او به امیر الحاج اقباش از ممالیک خلیفه الناصر لدین الله برد، بدان هنگام که اقباش به مکه آمد. اقباش نیز وعده‌های نیکو داد. حسن درهای مکه را بیست و چندتن از یارانش به دیدار اقباش رفتند او را نزدیک باب المعلی دیدند و به قتلش آوردند و سرش را در محل سعی (مسعی) بیاویختند.

در سال ۶۲۰ الملک المسعود اتسزین الملک الکامل محمد از یمن به مکه آمد و حج به جای آورد. حسن بن قتاده در مسعی با او روبرو شد ولی مسعود بر او غلبه یافت و مکه

۳. ابن اثیر: وسطها
۶. ابن اصثیر: فیضیع

۲. ابن اثیر: بین
۵. ابن اثیر: بلده

۱. ابن اثیر: اذل
۴. ابن اثیر: لوقیع
۷. متن: ۶۱۷

را بگرفت و پرچم خود برافراشت و پرچم امیرالحاج را فروافکند. خلیفه از بغداد به پدرش الملک الکامل نامه نوشت و او را بدین اعمال که پسرش کرده بود سرزنش کرد. پدر نیز نامه‌ای خشم‌آگین به او نوشت که: ای مرد سخت دل از پشت العادل نباشم اگر دست تو نبردم، زیرا تو دنیا و دینت را پس پشت افکندی و لاحول و لاقوة الا باللّه. پس دیه خون آن شریفان را از مال خود بداد و یک دست او فالج گردید.

حسن بن قتاده پس از مدتی که در شام و جزیره و عراق و سرگردان بود، به بغداد رفت و پناه به خلیفه برد. ترکان می‌خواستند او را به عوض قتل اقباش امیر کاروان حاجیان بکشند ولی از این کار باز ایستادند. و او در سال ۶۲۲ در بغداد بمرد و در مقبره موسی الکاظم (ع) به خاکش سپردند. الملک المسعود بن الملک الکامل نیز در سال ۶۲۶ در مکه بمرد. او را در معلی دفن کردند. پس از مرگ او یکی از سردارانش به نام فخرالدین بن الشیخ در مکه ماند و امیر الجیوش عمر بن علی بن رسول به یمن رفت و در آنجا به حکومت پرداخت.

در سال ۶۲۹ راجح بن قتاده با سپاه عمر بن علی بن رسول به مکه آمد و در سال ۶۳۰ آنجا را از دست فخرالدین بن الشیخ بستند و فخرالدین به مصر رفت. در سال ۶۳۲ سپاه مصر به سرداری امیر جبریل بیامد. اینان مکه را تسخیر کردند و راجح به یمن گریخت. این بار عمر بن علی بن رسول خود همراه سپاه شد و سپاهیان مصر را به هزیمت داد. راجح مکه را بگرفت و پس از ذکر نام المستنصر بالله نام عمر بن علی بن رسول را در خطبه آورد.

چون تتر در سال ۶۳۴ عراق را گرفت و کارشان قوی شد و به اربل رسیدند المستنصر بالله به سبب امر جهاد، حج را تعطیل کرد. علماء نیز بدان فتوی دادند.

آن‌گاه المستعصم بالله در سال ۶۴۳ کاروان حاج را روان نمود و مادرش را نیز به حج فرستاد و به مشایعت مادر تا کوفه بیامد. چون حج بگزار در موسم، ترکی، شریفی را بزد. راجح به خلیفه شکایت کرد و دست آن ترک قطع گردید. از آن سال باز امر حج دچار تعطیل گردید. پس کار الموطیء امام زیدیان در یمن بالا گرفت. و عزم آن کرد که خطبه به نام عباسیان را قطع کند. المظفر یوسف بن عمر بن علی بن رسول بر او سخت گرفت و به المستعصم بالله نامه نوشت و او را برانگیخت که کاروان حاج را به مکه روانه کند.

چون امام زیدیان بر قدرت خود در افزود، در سال ۶۵۱ حمّاد بن حسن بن قتاده نزد

الملك الناصرین الملك العزیزین الملك الظاهرین ایوب در دمشق کس فرستاد و از او لشکر خواست تا بر ابو سعد صاحب مکه بتازد و نام او را از مکه بر انداز. او نیز سپاهی برایش بفرستاد. با آن سپاه به مکه رفت و ابوسعید را در حرم بکشت ولی پیمانی را که با الناصر بسته بود بشکست و به نام صاحب یمن خطبه خواند.

ابن سعید گوید: در سال ۶۵۳ به من خبر رسید - و من در مغرب بودم - که راجح بن - قتاده به مکه آمده و او پیری سالخورده بوده است. او در سدیر یمن سکونت کرده و از آنجا به مکه رفته است. در این سفر حماد بن حسن بن قتاده را از مکه رانده است و او به ینبع رفته است. و گفت: در سال ۶۶۲ به مغرب خبر رسید که امر مکه میان نُمی محمد بن ابی سعد که حماد پدر او را در مکه کشته بود و غانم بن راجح که پدرش حماد را به ینبع رانده بود، دست به دست می‌گردد.

ابو نمی زمام امور مکه را به دست گرفت و قاتلان پدرش ابوسعید را به ینبع تبعید کرد. اینان ادریس و حماد و محمد بودند. ادریس از آن میان مدت کوتاهی امارت مکه را داشت. اینان به ینبع رفتند و آنجا را تصرف کردند و اعقابشان تا این زمان امراء مکه هستند.

ابو نمی قریب پنجاه سال در مکه حکم راند و در راس سدهٔ هفتم یا دو سال بعد بمرد. از او سی فرزند بر جای ماند.

امارت بنی ابی نمی در مکه

چون ابونمی به هلاکت رسید فرمانروایی مکه به فرزندان او رُمیثه و حُمیثه^۱ رسید. عَطِیْفَه و ابوالغیث با آن دو به منازعه برخاستند و رمیثه و حمیثه آن دو را در بند کردند. این امر مصادف شد با وصول بَیْتِیْرَس چاشنیگیر سرپرست الملك الناصر به مکه در سال‌های نخستین امارتش. او آن دو را از بند برهانید و امارت داد و رمیثه و حمیثه را به مصر فرستاد. سلطان آن دو را با سپاهی به مکه بفرستاد و به امارتشان بازگردانید. آن‌گاه عطیفه و ابوالغیث نزد او فرستاده شدند. باری، نزاع و کشمکش میان آن دو گروه همچنان ادامه داشت.

ابوالغیث در یکی از نبردهایش در بطن مَرّ به هلاکت رسید. پس میان رمیثه و حمیثه

۱. متن: حمیثه

نبرد درگرفت. رمیثه در سال ۷۱۵ نزد الملک الناصر رفت و از امراء و سپاه او مدد گرفت. حمیضه پس از آنکه اموال مکه را جمع کرد بگریخت. اما چون سپاه بازگردید، او نیز بار دیگر به مکه آمد. سپس میانشان صلح افتاد و متفق شدند.

در سال ۷۱۸ عطیفه سر به مخالفت برداشت و نزد سلطان مصر رفت و از آنجا و با سپاهی بیامد و مکه را بگرفت. رمیثه را نیز دستگیر کرد و مدتی به زندان انداخت، سپس در سال ۷۲۰ که سلطان به حج آمده بود آزادش ساخت، او نیز برفت و در مصر اقامت گزید.

حمیضه همچنان در آوارگی می‌زیست تا آن‌گاه که سلطان امانش داد. جماعتی از ممالیک با او بودند که اینان در ایام عصیان او، از مصر نزد او گریخته بودند اینک از این‌که با او به مصر بازگردند برجان خود بیمناک بودند پس او را کشتند و نزد سلطان آمدند و این امر را به خیال خود وسیله‌ای برای نزدیکی به او قرار دادند. رمیثه بعضی از آنان را به انتقام خون برادر بگرفت، آنهایی را که در قتل او شریک بودند بکشت و باقی را عفو کرد. رمیثه آزاد شد و به مکه رفت و با برادر خود عطیفه در امارت مکه شرکت جست. چون عطیفه بمرد، رمیثه به استقلال در حکومت بماند تا پیر شد و بمرد. پسرانش ثقبه و عجلان در حیات او امارت مکه را میان خود تقسیم کرده بودند و رمیثه نیز بدان رضا داده بود. رمیثه می‌خواست که بخشش خود از آن دو بازگیرد ولی آنان سربه فرمان او نیاوردند و همچنان در زمان پدر، با او در امارت شریک بودند. سپس میان دو برادر اختلاف افتاد، ثقبه از مکه برفت و عجلان در آنجا بماند. ثقبه با جماعتی به مکه تاخت و شهر را از برادر بستند. در سال ۷۵۶ هر دو در مصر گرد آمدند و صاحب مصر عجلان را به امارت مکه تأیید کرد. ثقبه به بلاد حجاز گریخت و در آنجا ماند ولی چند بار به مکه تجاوز کرد. عجلان را در سال ۷۶۲ سپاهی از مصر به یاری آمد. در این وقایع ثقبه کشته شد و عجلان همچنان بر سریر امارت مکه باقی ماند. عجلان مردی دادگر بود و انصاف رعیت می‌داد و از ستمگری دوری می‌جست. در عهد او قوم او معترض بازرگانان یا قبایل همسایه نشدند. همچنین کوشید تا در ایام امارت او باجی را که از حاجیان برای بندگانش می‌ستاندند موقوف کنند و برایشان از دیوان سلطان راتبه‌ای فرستاده شود که آن را در ایام حج می‌پرداختند و این یکی از کارهای نیک سلطان مصر بود که به سعی امیر عجلان - که خداوندش جزای خیر دهد - مقرر گردید.

عجلان بر این شیوه حکم می‌راند، تا در سال ۷۷۷ از دنیا برفت. پسرش احمد جانشین او شد. عجلان خود پسرش احمد را بعد از خود به امارت تعیین کرده بود و قسمتی از امور را در حیات خود بدو تفویض نموده بود. پس احمد زمام کارها را به دست گرفت و شیوه پدر در پیش گرفت و چون او دادگستر و نیکخواه بود بدین شیوه شهره آفاق شد و نام نیکش بر زبان همسایگان و حاجیان افتاد.

صاحب مصر الملک الظاهر ابوسعید برقوق او را منشور فرمانروایی داد بر هر چه از آن پدر او بوده است، و بر طبق عادتشان او را خلعت فرستاد.

در زندان احمد بن عجلان، گروهی از اقربای او در بند بودند، چون برادرش محمد و پسر برادرش ثقبه به نام محمد و پسر عمش عنان بن مغامس. چون احمد بمرد اینان از زندان او بگریختند و کسانی فرستادند تا فراریان را بازگردانند و محمد بن عجلان به جای برادر نشست. از فراریان عنان بن مغامس خود را به مصر رسانید و از سلطان برقوق علیه محمد بن عجلان و کیش مدد خواست. سلطان دعوتش را اجابت کرد و او را با امیر کاروان حاجیان بفرستاد تا در کار ایشان بنگرد. جماعتی از باطنیان با او همراه شدند و بدان هنگام که محمد به استقبال محملی که جامه کعبه در آن بود - و آن را از مصر فرستاده بودند - آمد، و خواست بر آن بوسه زند، این باطنیان او را کشتند و کشته او را در همانجا افکندند و به مکه داخل شدند. عنان بن مغامس امارت حاج را به عهده گرفت و کیش و یارانش به جده رفتند. چون مراسم حج به پایان آمد کیش بیامد و مکه را در محاصره گرفت. آن‌گاه نبردهایی میانشان در گرفت که در یکی از آنها کیش کشته شد.

علی بن عجلان و برادرش حسن نزد الملک الظاهر برقوق صاحب مصر رفتند. الملک الظاهر صلاح چنان دید که ریشه اختلاف را برکند، این بود که او را در سال ۷۸۹ منشور امارت داد تا با عنان بن مغامس به اشتراک بر مکه فرمان رانند. او نیز همراه با امیر کاروان بیامد چون به کومرد (۹) رسیدند بر حسب عادت بامدادان به مکه رانند. عنان به دیدارشان بیرون آمد، سپس واپس ماند و از سوی بگریخت. علی بن عجلان به مکه وارد شد و بی‌منازعی به حکومت پرداخت چون حج به پایان آمد، عنان نیز بیامد. پسران عمش مبارک و جماعتی از شریفان با او بودند. اینان علی را در مکه به محاصره گرفتند و حق خود را از امارت طلبیدند ولی پس از چندی محاصره را شکستند و بازگشتند، و تا این زمان به همان حال هستند. عنان با یاران خود در سال ۷۹۴ به مصر رفت و علی به

انفراد به امارت پرداخت. سلطان برقوق به عنان عطای فراوان داد و برشمار سپاهیان و خادمان او بیفزود، و برای او راتبه‌ای معین کرد و او را در شمار دولتمردان خویش درآورد.

چندی بعد سلطان به برقوق گزارش داده شد که عنان آهنگ فرار به حجاز دارد تا با امیر مکه علی بن عجلان بر سر امارت منازعه آغاز کند. سلطان او را بگرفت و به زندان کرد علی نیز همه اشرافی را که پیروان او بودند در مکه دستگیر نمود، سپس بر ایشان منت نهاده آزارشان نمود. آنان نیز منازعه و فتنه از سرگرفتند چنان‌که تا به امروز هم همچنان ادامه دارد. واللّه متولی الامور لاریب غیره.

خبر از بنی مُهَنَّا امرای مدینه نبویه از بنی الحسن و آغاز کار و ابتدای امارتشان مدینه شهر انصار بود از اوس و خَزْرَج، و این معروف است. انصار همراه با فتوحات اسلامی در اقطار زمین پراکنده شدند و منقرض گردیدند. و در آنجا جز بقایای طالبیان کس نماند.

ابن المُحَسِّن^۱ در ذیلی که بر تاریخ طبری نوشته است گوید: چون سده چهارم در رسید، در مدینه به نام المقتدر بالله خطبه خوانده می‌شد. بنی عباس بر آن شهر ولایت داشتند و ریاست میان بنی حسین و بنی جعفر دست به دست می‌گشت تا آن‌گاه که بنی حسین، بنی جعفر را از آنجا بیرون راندند و آنان در ناحیه‌ای میان مکه و مدینه سکونت گزیدند. سپس بنی حرب ایشان را از زبید به قریه‌ها و قلعه‌ها راندند تا در ناحیه صعید که امروز هم در آنجا هستند قرار گرفتند. بنی حسین در مدینه ماندند تا آن‌گاه که طاهر^۲ بن مسلم از مصر بیامد و آنجا را در تصرف آورد.

در باب این طاهر گوید که پدرش مسلم، محمد بن عبیدالله بن طاهر بن یحیی المحدث بن الحسن بن جعفر بود که شیعه او را الحجة بن عبیدالله بن الحسن الاصغر بن زین العابدین می‌خواندند.

مسلم دوست کافور همه کاره دولت آخشی‌دیوان مصر بود و تدبیر کارهایش را به دست داشت و در عصر او، هیچ کس موجه‌تر از او در مصر نبود. چون در سال ۳۶۵ عیب‌دیوان مصر را گرفتند و المعز لدین الله در قاهره که خود آن را پی افکنده بود فرود آمد، دختر

۱. متن: الحصین

۲. متن: ظاهر.

مسلم را برای یکی از پسران خود خواستگاری کرد. مسلم پاسخ رد داد. المعز لدین الله بر او خشم گرفت و به خواری اش افکند و اموالش را بستد. مسلم همچنان در بند بزیست تا بمرد. بعضی گویند از زندان بگریخت و به هنگام فرار هلاک شد. پسرش طاهر بن محمد از آن پس به مدینه آمد، بنی حسین او را بر خود ریاست دادند و چند سالی در مدینه به استقلال فرمان راند.

طاهر در سال ۳۸۱ بمرد و پسرش حسن جانشین او شد. در کتاب عتبی مورخ دولت پسر سبکتکین آمده است که آنکه بعد از او به امارت رسید داماد و پسر عمش ابوعلی بن طاهر بود و داود نام داشت و او بی آنکه حسن را به کاری گیرد به استقلال حکومت راند تا بمرد و پس از او پسرش هانی و سپس پسر دیگرش مهنا امارت یافتند. حسن به محمود بن سبکتکین پیوست و نزد او در خراسان ماند. این سخنی نادرست است. زیرا مُسَبَّحی مورخ عبیدیان که از وفات طاهر بن مسلم و امارت پسرش در ترتیب سال‌های خود یاد کرده است گوید که در سال ۳۸۳ عامل مدینه حسن بن طاهر بود و او مهنا لقب داشت و مسَبَّحی به اخبار مدینه و مصر آگاهتر از عتبی است. البته امراء مدینه تا این زمان خود را از نسل داود می‌دانند و می‌گویند که او از عراق آمده است. شاید این سخن را از کسی که از حقیقت آگاه نبوده است آموخته باشند. مورخ حماة هم هرگاه آنان را به نیاکانشان نسبت می‌دهد گاه به داود نسبت می‌دهد و خدا آگاهتر است.

ابوسعید گوید: در سال ۳۹۰، مدینه را ابو الفتح حسن بن جعفر امیر مکه به فرمان الحاکم بامر الله العبیدی از بنی سلیمان بستد و نشان امارت بنی مهنا را که از بنی حسین بودند از آنجا بیفکند. او می‌خواست پیکر پیامبر را شبانه به مصر برد ولی هوا سخت طوفانی شد و تاریک گردید و نزدیک بود که بنا از پی برافتد. ابو الفتح یاران خود را از کار بازداشت و به مکه بازگردید و بنی مهنا نیز به مدینه بازآمدند.

مورخ حماة از امرایشان منصور بن عماره یاد می‌کند ولی نسب او را بر نمی‌شمارد. و گوید که او در سال ۴۹۷ بمرد و پس از او پسرش به جایش نشست. و گوید که اینان از فرزندان مهنا هستند. همچنین از ایشان قاسم بن مهنا پسر حسین بن مهنا بن داود را نام می‌برد که ابو قلیته^۱ کنیه دارد و او در سال ۵۸۴ با صلاح الدین ایوبی در غزای انطاکیه شرکت جست و آنجا را بگشود. از ابن سعید آنجا که ملوک مدینه از فرزندان حسین را

۱. متن: قلیته

نقل می‌کند گوید: شایسته‌ترین آنها که از حیث جلالت قدرش باید از او یاد کرد، قاسم بن جمّاز بن قاسم بن مهنا است. المستضیء او را امارت داد و بیست و پنج سال در آن مقام بود و در سال ۵۸۳ درگذشت. پسرش سالم بن قاسم که شاعر بود و میان او و ابو عزیز قتاده امیر مکه در سال ۶۰۱ نبردهایی در بدر به وقوع پیوست، به جای او نشست. ابو عزیز از مکه برفت و در مدینه او را محاصره کرد و محاصره را سخت نمود، سپس دست از محاصره برداشت و بازگردید. در این حال برای سالم از سوی بنی لام یکی از بطون همدان مدد رسید او ابو عزیز را در بدر بیافت و جنگ با او در پیوست و از دو سو خلقی کشته شدند. ابو عزیز شکست خورده به مکه گریخت.

در سال ۶۰۱ الملک المعظم عیسی بن الملک العادل بیامد و آبگیرها و برکه‌ها را تجدید بنا کرد. سالم بن قاسم امیر مدینه نیز با او بود. او آمده بود از قتاده شکایت کند و با او بازگردید و پیش از رسیدنش به مدینه در راه بمرد.

پس از قاسم بن سالم پسرش شیخه به حکومت رسید. سالم سپاهی از ترکمانان فراهم کرده بود. پسرش جمّاز بن شیخه با آن سپاه به جنگ قتاده رفت و او را مغلوب نمود. قتاده به ینیع گریخت و در آنجا حصار گرفت. در سال ۶۴۷ صاحب مدینه، شیخه کشته شد و پسرش عیسی به جای او قرار گرفت. در سال ۶۴۹ برادرش جمّاز او را در بند کرد و جایش را بگرفت.

ابن سعید گوید: در سال ۶۵۹ ابوالحسن بن شیخه بن سالم در مدینه بود و دیگری گوید: در سال ۶۵۳ ابومالک مئیف بن شیخه در مدینه بود و او در سال ۶۵۷ بمرد و برادرش جمّاز امارت مدینه یافت. جمّاز عمر دراز کرد و در سال ۷۰۴ درگذشت و پسرش منصور به جای او نشست. برادرش مقبل به شام رفت و آن‌گاه در مصر به بیبرس پیوست، او نیز نیمی از اقطاع منصور را بدو داد. آن‌گاه بی خبر از برادر به مدینه آمد. پسر منصور ابوکیشه در مدینه بود. مقبل شهر را بگرفت و ابوکیشه به میان اعیان عرب گریخت و چون سپاهی گرد آورد در سال ۷۰۹ به مدینه بازگردید و عم خود مقبل را بکشت و منصور به محل امارت خود آمد.

مقبل را پسری بود به نام ماجد. پاره‌ای از اقطاع پدر به دست آورد و در میان اعراب می‌زیست و آنان را به گرفتن مدینه ترغیب می‌نمود. و هر بار که عمش منصور از مدینه خارج می‌شد او به مدینه می‌آمد. تا آن‌گاه که میان منصور و قتاده صاحب ینیع به خاطر او

در سال ۷۱۷ نبرد افتاد. منصور از سلطان مصر مدد خواست او نیز سپاهی به یاری اش بفرستاد و ماجدبن مقبل را در مدینه محاصره نمود. سپس جنگ آغاز کرد و مقبل منهزم گردید و منصور همچنان در امارت باقی ماند تا سال ۷۱۷^۱ که درگذشت و پسرش کبیش بن منصور به جایش نشست. مدت امارت او نیز به دراز کشید. پس از او طفیل به امارت رسید. طاز او را در سال ۷۵۱ دربند کرد. آنگاه عطیه امارت یافت. عطیه در سال ۷۸۳ بمرد و طفیل امارت یافت. او را نیز دربند کردند و جمازبن هبه بن جمازبن منصور امارت مدینه را به دست گرفت.

پادشاهان ترک که در مصر بودند، همواره والیان مدینه را از این دو خاندان انتخاب می کردند و جز به آنها نمی پرداختند. امارت مدینه امروز در دست جمازبن هبه اللّه بن جماز است و پسر عمش عطیه بن محمد بن عطیه با او در منازعه است. و این منازعه و همچشمی و رقابت میان این دو خاندان سابقه ای دیرینه دارد. اینان همگی دارای مذهب امامیه هستند و به دوزاده امام و دیگر عقاید این مذهب معتقدند. خداست که هرچه بخواهد می آفریند و برمی گزیند. این پایان خبر از امرای مدینه است و من به بیش از این آگاهی نیافتم. واللّه المقدر لجميع الامور سبحانه لاله الا هو.

خبر از دولت بنی الرّسی امامان زیدیان در صعده و سرآغاز کار آنان و سرگذشتشان

پیش از این از محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن، ملقب به ابن طباطبا و ظهور او در ایام مأمون و قیام ابو السّرایا به بیعت او سخن گفتیم. چون محمد بن ابراهیم ابوالسّرایا درگذشتند و آن امر برافتاد، مأمون برادر محمد بن ابراهیم یعنی قاسم الرّسی بن ابراهیم طباطبا را طلب داشت و او به سند گریخت و همچنان در آنجا بود تا در سال ۲۴۵ وفات کرد. پسرش حسین به یمن بازگشت. امامان صعده در بلاد یمن از اولاد او بودند. آنها در آن سرزمین دولتی زیدی تشکیل دادند که تا این روزگاران باقی بود. اینان را بنی الرسی می گویند. صعده کوهی است در مشرق صنعاء و در آن دژهای بسیار است. مشهورترین آنها دژ صعده است.

نخستین کسی که از این خاندان خروج کرد یحیی بن الحسین بن القاسم الرّسی بود، او

در صعده دعوت آشکار کرد. او را الهادی الی الحق لقب دادند و در سال ۲۸۸ در حیات پدرش حسین، با او بیعت کردند.

الهادی الی الحق جماعتی از پیروانشان و مردم دیگر را گرد آورد و با ابراهیم بن یَعْفَر و اسعد بن یَعْفَر ششمین نسل از اعقاب بُغْه‌های صنعا جنگ کرد و صنعا و نجران را از آنان بستد و به نام خود سکه زد. بنی یعفر پس از چندی همه را از او بازپس گرفتند و او به صعده بازگشت و در سال ۲۹۸ پس از ده سال فرمانروایی بمرد. این سخن ابن الحارث بود و او گوید که: الهادی الی الحق را مصنفاتی در حلال و حرام بود و دیگری گوید که: او در احکام شرعی مجتهد بود و در فقه آراء غریبه دارد. تألیفاتش در میان شیعیان معروف است.

صولی گوید: پس از او پسرش المرتضی ابوالقاسم محمد بن یحیی به حکومت رسید. مردم بر او بشوریدند. او در سال ۳۱۰ هلاک شد و پس از او برادرش الناصر احمد بن یحیی به حکومت رسید. در عصر او کار ملک استقامت گرفت. آن‌گاه پسرش المنتجب حسین بن احمد حکومت یافت. او در سال ۳۲۴ بمرد و پس از او برادرش المختار ابومحمد القاسم به امارت نشست و او همچنان بیود تا آن‌گاه که در سال ۳۴۴ به دست ابوالقاسم الضحاک الهمدانی کشته شد.

صولی گوید: از پسران الناصراند الرشید و المنتجب، و او در سال ۳۲۴ مرده است. ابن حزم چون از فرزندان ابومحمد القاسم^۲ الرسی یاد می‌کند گوید:

بعضی از ایشان در صعده از سرزمین یمن بودند. نخستینشان یحیی الهادی بود که در فقه دارای آراء بود. من آراء او را دیده‌ام، از آراء فقهی جماعت بسیار دور نرفته است. و الناصر احمد بن یحیی را پسرانی بود که در صعده پس از او به امارت رسیدند. چون جعفر الرشید و پس از او برادرش قاسم المختار، سپس حسین المنتجب و محمد المهدی. و گوید آن یمانی که در سال ۳۴۳ در ماریه قیام کرد، عبداللّه بن احمد الناصر برادر الرشید و المختار و المنتجب و المهدی بود.

ابن حاجب گوید: امامتشان همچنان در صعده دوام شدت تا میانشان اختلاف افتاد. و سلیمانیان آن‌گاه که هواشم ایشان را از مکه اخراج کردند به صنعا آمدند و بر ایشان غلبه یافتند و دولتشان در صنعا در سده ششم منقرض گردید.

۲. متن: ابوالقاسم

۱. متن: ۳۲۰

ابن سعید گوید: از بنی سلیمان به هنگامی که از مکه به یمن اخراج شد یکی احمد بن حمزه بن سلیمان بود. اهل زبید آنان را فراخواندند تا در نبردی که با علی بن مهدی خارجی داشتند و علی آنان را در محاصره گرفته بود، به یاریشان آیند فاتک بن محمد از بنی نجاح در زبید بود. اینان به شرطی اجابت کردند که آنان فاتک را بکشند، آنان نیز در سال ۵۰۳ فاتک را کشتند و احمد بن حمزه را بر خود امارت دادند ولی او توانست در برابر علی بن مهدی پایداری کند و از زبید بگریخت و زبید را علی بن مهدی تصرف کرد. و نیز گوید که: عیسی بن حمزه برادر احمد در یمن می زیست. و از ایشان بود: غانم بن یحیی. پس حکومت بنی سلیمان از همه تهامه و جبال و یمن به دست علی بن مهدی برافتاد. این حکومت به دست بنی ایوب برافتاد ولی پس از چندی به دست المنصور عبدالله احمد بن حمزه باردیگر استقرار یافت.

ابن الندیم درباره این منصور گوید: او در صعده پس از پدر به امارت رسید. و با الناصر عباسی درگیر مجادلات بود. همواره با او مناظره داشت. و داعیان خود را به دیلم و جیلان روانه می داشت. تا آنجا که در آن نواحی به نام او خطبه خواندند و او حکامی نیز به آن نواحی فرستاد. الناصر عباسی برای دست یافتن به او اموالی در میان اعراب یمن پخش کرد ولی بر او ظفر نیافت.

ابن اثیر گوید: المنصور عبدالله بن حمزه امام زبیده در صعده در سال ۵۹۷ جماعتی گرد آورد و عازم یمن شد. معزین اسماعیل سیف^۲ الاسلام طغتنکین بن ایوب از او به وحشت افتاد. بر او حمله آورد و المنصور منهزم شد. بار دیگر در سال ۶۱۲ جماعتی از همدان و خولان گرد آورد و بر یمن تاخت. الملک المسعود بن الملک الکامل که در آن روز صاحب یمن بود و سپاهی از کرد و ترک در اختیار داشت امیر الجیوش عمر بن علی بن رسول^۳ را فرمان داد که پیش از آنکه دژها را تصرف کند به چاره جویی برخیزد.

آنگاه میان اصحاب المنصور اختلاف افتاد و المسعود چون با او روبرو گردید منهزمش ساخت. المنصور در سال ۶۳۰ پس از عمری دراز بمرد و پسری به نام احمد از او باقی ماند که زبیدیان او را امامت داد ولی به نام او خطبه نخواندند و منتظر بالا آمدن سن او و جمع آمدن دیگر شروط در او شدند. چون سال ۶۴۵ رسید قومی از زبیده با احمد الموطیء بیعت کردند و او از بقایای بنی الرسی بود: احمد بن الحسین از

۱. متن: ۵۰۲

۲. متن: مغربین سیف الاسلام

۳. متن: عمر بن رسول

بنی‌الهادی. زیرا چون آنان را بنی‌سلیمان از مرکز امامتشان در صعده دور کردند به کوهی در شرق صعده پناه بردند و همچنان در آنجا ماندند و در هر عصری از میانشان امامی برمی‌خیزد. پس همه زیدیه با الموطی بیعت کردند او فقیه و ادیب و عالم به مذهبشان و مردی با عزم و اراده بود. این بیعت در سال ۶۴۵ انجام گرفت.

نورالدین عمر بن علی بن رسول آهنگ او کرد و یک سال او را در دژ تلا به محاصره افکند و چون کاری از پیش نبرد حلقه محاصره را بگشود. آنگاه در دژهای مجاور برای محاصره او سپاه گرد آورد.

الملك المنصور نورالدین عمر بن رسول بمرد. پسرش الملك المظفر شمس‌الدین یوسف دژ دملوه را در محاصره داشت تا به الموطی غلبه یافت، آنگاه بیست دژ دیگر را بگشود و لشکر به صعده برد و بر سلیمانیان که در آنجا بودند پیروز گردید. اینان با احمد پسر امامشان المنصور بیعت کرده بودند. و او را المتوکل لقب داده بودند. و این به هنگامی بود که آنا با الموطی در تلا بیعت کرده بودند. زیرا اینان منتظر سن او بودند، چون در آنجا با الموطی بیعت شد اینان نیز با المتوکل بیعت نمودند. چون صعده را گرفتند احمد المتوکل از کرسی امامت فرود آمد و با او بیعت نمود او نیز امانش داد. این واقعه در سال ۶۴۹ اتفاق افتاد. الموطی در سال ۶۵۰ به حج رفت و امور زیدیه در صعده همچنان در خاندان الموطی بماند.

من در صعده شنیدم که امام صعده پیش از سال ۷۸۰ علی بن محمد بوده، از اعقاب ایشان. و پس از او پسرش صلاح‌الدین به جایش نشسته و زیدیان با او بیعت کرده‌اند. بعضی می‌گفتند که او امام نبوده زیرا شرایط در او موجود نبوده است. و او می‌گفته است شما هرطور بخواهید من چنان خواهم بود، می‌خواهید امام باشم یا سلطان.

در سال ۷۹۳ او بمرد و پس از او پسرش نجاج آمد. اما زیدیان از بیعت او سرباز زدند و او گفت من محتسبی هستم که برای خدا کار می‌کنم. این بود آنچه از اخبار ایشان بدان هنگام که در مصر بودم به دست آوردم. واللّه وارث الارض و من علیها.

خبر از نسب طالبیان و ذکر مشاهیر از اعقابشان

نسب بیشتر طالبیان به حسن و حسین [ع] فرزندان علی بن ابیطالب [ع] می‌رسد و مادرشان فاطمه [ع] است. این دو، سبطین رسول خدا (ص) هستند. نیز به برادرشان

محمد بن الحنفیه. علی را پسران دیگر نیز بوده است ولی تنها سه تن بودند که به طلب حق خود از خلافت برخاستند و شیعه را به آنان اعتقاد است و بر ایشان در اطراف به دعوت پرداخته‌اند نه فرزندان دیگر او.

اما حسن [ع] از فرزندان اوست: حسن المثنی و زید و فرزندان این دو در امر دعوت و امامت فعالیت‌هایی داشته‌اند.

از فرزندان حسن المثنی است: عبدالله الکامل و حسن المثلث و ابراهیم و عمر و عباس و داود.

اما از عبدالله الکامل و پسران او و انسابشان بدان هنگام که از پسرش محمدالمهدی و ماجراهای ایشان با ابوجعفر المنصور سخن می‌گفتم، سخن گفتیم.

و از ایشان بودند ملوک ادرسی در مغرب اقصی. اینان فرزندان عبدالله الکامل بودند و از اعقاب ایشان است بنی حمّود ملوک اندلس. که ملک از امویان اندلس به ایشان رسید. و از ایشان بود بنی حمود بن احمد بن علی بن عبیدالله بن عمر بن ادریس [بن ادریس]. که درباره آنها سخن خواهیم گفت.

و از ایشان است بنی سلیمان بن عبدالله [بن الحسن بن الحسن] الکامل. از اعقاب او است: ملوک یمامه بنی محمد الأخیضر بن یوسف بن موسی بن [ابراهیم بن] الجون. و از ایشان است: بنی صالح بن موسی بن عبدالله ملقب به ابی‌الکرام بن موسی الجون. اینان در غانه و بلاد سیاهان در مغرب اقصی حکومت داشتند و اعقابشان در آنجا معروفند.

نیز از اعقاب اوست هواشم، فرزندان ابوهاشم محمد بن الحسن بن محمد الاکبر بن موسی الثانی بن عبدالله ابی‌الکرام. اینان امراء مکه بودند در عهد عبیدیان. ذکرشان گذشت.

و از اعقاب ایشان است بنی قتاده بن ادریس بن مطاع بن عبدالکریم بن موسی بن عیسی بن سلیمان بن موسی الجون. اینان به دست پدرشان قتاده پس از هواشم مکه را را تصرف کردند.

و از ایشان است بنی ثُمی بن سعد بن علی بن قتاده امرای مکه در عهد ما.

از اعقاب داود بن حسن المثنی سلیمانیان هستند که در مکه می‌زیستند که بنی سلیمان خوانده می‌شدند. هواشم بالاخره مکه را از آنان بستند و آنان به یمن رفتند. و در آنجا زیدیان به سود آنها به دعوت پرداختند. چنانکه ذکرش گذشت.

از اعقاب حسن المثلث بن حسن المثنی است: حسین بن علی بن حسن المثلث که بر مهدی خروج کرد. و ذکرش گذشت.

از اعقاب عمر بن حسن المثنی است، طباطبا و نام او ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم [بن حسن بن حسن] است. از ایشان است محمد بن [ابراهیم] طباطبا پدر امامان صعده که بنی سلیمان بن داود بن حسن المثنی بدان هنگام که از مکه آمدند بر آنان غلبه یافتند و صعده را از آنان بستند. آن‌گاه بنی الرسی بر آنان غلبه یافتند و امامان صعده به امارت خود بازگشتند و آنان تا این ایام در آنجا هستند.

و از ایشان است بنی سلیمان بن داود بن حسن المثنی و پسرش محمد بن سلیمان که در ایام مأمون در مدینه قیام کرد.

از اعقاب زید بن الحسن بن علی بن ایطالب است، حسن بن زید که در مدینه از جانب ابوجعفر المنصور امارت داشت. ابن حزم گوید: زید بن حسن بن علی را جز از سوی این زید اعقابی نبوده است.

از اعقاب اوست محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن بن علی. او در ایام المعتمد در مدینه قیام کرد. او تجاهر به منکرات می‌کرد و مرتکب قتل می‌شد تا آن حد که نمازهای جمعه و جماعت تعطیل شد.

و از اعقاب اوست حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن الحسن بن زید که در طبرستان قیام کرد و برادرش محمد و ذکرشان گذشت.

و از ایشان است الداعی الصغیر در ری و طبرستان. او حسن بن القاسم بن علی بن عبدالرحمان بن القاسم بن محمد البطحانی^۱ بن القاسم بن حسن بن زید است. میان این داعی صغیر و اطروش جنگ‌هایی بود. داعی در سال ۳۱۷^۲ کشته شد.

نیز از اعقاب اوست: قاسم بن علی بن اسماعیل یکی از سرداران حسن بن زید. [حسن و محمد پسران زید بن محمد بن اسماعیل که در طبرستان پدیدار شدند]. اینان نعم مردم این سرزمین‌ها را دگرگون ساختند و زیبایی و طراوت آن بلاد را نابود ساختند چنان‌که سبب ورود دیلم به بلاد اسلام گردیدند و این به هنگامی بود که از آنان مدد طلبیدند. آن‌گاه با ایشان و با اطروش الحسنی ماکان بن کاکای ملک دیلم خروج کرد و مرداویج و پسران بویه در زمره مردان او بودند.

۱. متن: الطحانی

۲. متن: ۳۱۹

ایشان را از میان این خاندان‌ها سردارانی بود که دیلم ناامیده می‌شدند زیرا در میان آنان پرورش یافته بودند. والله یخلق ما یشاء.

اما حسین [ع] که در طَفَّ^۱ در ایام یزید بن معاویه شهید شد، از فرزندان اوست علی زین‌العابدین و پسرش زید بن علی‌الشهید و محمدالباقر و عبدالله الأَزْقَط و عمرو حسن‌الاعرج.

از اعقاب عبدالله الأَزْقَط است حسین الکوکبی^۲ بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن احمد بن عبدالله الارقط. او از سرداران حسن الاطروش [بن علی] بن الحسن بن علی القائم بن علی بن عمر [بن الحسین] بود، که [محمد بن القاسم بن علی بن عمر بن علی] در ایام معتصم در طالقان قیام کرد، ولی از خونریزی گریزان بود و روی در پرده اختفا کشید تا وفات کرد. او بر مذهب اعتزال بود.

و از ایشان بود اطروش که دیلم بر دست او اسلام آورد. او حسن بن علی بن الحسن بن علی بن عمر [بن الحسین] مردی فاضل بود و نیک روش و دادگر. طبرستان را در تصرف آورد و در سال ۳۰۴ کشته شد. بعد از او برادرش محمد به جایش نشست او نیز بمرد و حسن^۳ پسر برادرش محمد بن علی زمام کارها را به دست گرفت. او نیز در سال ۳۱۶ کشته شد. سپاهیان نصر بن احمد بن اسماعیل بن احمد بن نوح بن اسد السامانی امیر خراسان او را کشتند.

از فرزندان حسین أَعْرَج^۴ بن زین‌العابدین، عبدالله العقیقی بن الحسین است. و از اعقاب اوست حسن^۵ بن محمد بن جعفر بن عبدالله العقیقی، که حسن بن زید صاحب طبرستان او را کشت.

و از ایشان است جعفر بن عبیدالله بن الحسین الاعرج. شیعیان او را حجة‌الله می‌گفتند. از فرزندان او مردی بود ملقب به مسلم که در ایام کافور امور مصر را به عهده داشت و نام او محمد بن عبیدالله بن طاهر بن یحیی المحدث بن الحسن بن جعفر حجة‌الله بود و از فرزندان مسلم ابوطاهر.

از اعقاب این طاهراند امراء مدینه در این زمان، یعنی بنی جمازین هبة بن جمازین منصور بن جمازین شیخة بن هاشم بن القاسم بن مهنا. و مهنا بن مهنا بن داود بن القاسم برادر

۳. متن: حسین

۶. متن: الحسین

۲. متن: الکویکی

۵. متن: حسین

۱. متن: طعن

۴. متان: همزج

مسلم و عمر و طاهر.

ابن سعید پنداشته است که بنی جمازین شیخه امراء مدینه از فرزندان عیسی بن زید الشهید هستند و در این نظر است.

از فرزندان علی بن الحسین است، حسین^۱ الاعرج و زید که در ایام هشام بن عبدالملک به سال ۱۲۱ در کوفه قیام کرد و کشته شد و پسرش یحیی که در سال ۱۲۵ در خراسان قیام کرد او نیز کشته شد. صاحب الزنج نیز در پاره‌ای اوقات خود را به او نسبت داده است.

و برادرش عیسی بن زید که در آغاز خلافت منصور با او به مخالفت برخاست و از فرزندان حسین بن زید است یحیی بن عمر بن یحیی که در ایام مستعین در کوفه قیام کرد. مردی بود نیک روش، از همه صحابه به نیکی یاد می‌کرد و عمریون که در ایام دیلم بر کوفه استیلاء یافتند بدون منسوبند.

علی بن زید بن الحسین بن زید در کوفه قیام کرد. سپس به نزد صاحب الزنج گریخت و به بصره رفت. صاحب الزنج او را کشت و کنیزی را که در بصره اسیر کرده بود از او بستند. از فرزندان محمد الباقربن زین العابدین [ع] است: عبدالله الافطح و جعفر الصادق [ع]. عبدالله افطح را پیروانی بود که به امامت او دعوت می‌کردند. از آن زمره بود زراره بن أعین الکوفی. زراره در مدینه از او چند مسئله فقهی پرسید، چون او را جاهل یافت از قول به امامتش بازگشت و دعوت افطحیه منقطع گردید.

ابن حزم پنداشته است که بنی عبید ملوک مصر بدو منسوبند و این درست نیست. از فرزندان جعفر الصادق است: اسماعیل الامام و موسی الکاظم و محمد الدیاجه. اما محمد الدیاجه در ایام مأمون در مکه خروج کرد و مردم حجاز به خلافت با او بیعت کردند. بدان هنگام که معتصم به حج رفت او را بگرفت و نزد مأمون آورد مأمون او را عفو کرد. محمد در سال ۲۰۳ بمرد.

اما اسماعیل الامام و موسی الکاظم آن دو و فرزندانشان مدار اختلاف شیعه هستند. موسی الکاظم [ع] در زی اعراب بود و به سواد متمایل بود. رشید می‌کوشید از سعایت‌هایی که علیه او می‌شد خود را به کناری کشد. عاقبت چنان‌که گفتیم او را حبس کرد. از اعقاب اوست بقیه امامان دوازده‌گانه به اعتقاد شیعه، از علی بن ابیطالب الوصی

۱. متن: حسن

[ع] که در سال ۳۵ شهید شد سپس پسرش حسن که در سال ۴۵ شهید شد سپس برادر حسن، حسین که در سال ۶۱ شهید شد، سپس زین‌العابدین [ع] که در سال ۹۵ وفات کرد، سپس پسرش محمدالباقر [ع] که در سال ۱۱۴ وفات کرد، سپس پسرش جعفرالصادق [ع] که در سال ۱۴۳ وفات کرد، سپس پسرش موسی‌الکاظم [ع] که در سال ۱۸۳ وفات کرد و او هفتمین امام ایشان است. آنگاه پسرش علی‌الرضا [ع] که در سال ۲۰۳ وفات کرد، سپس پسرش محمدالتقی^۱ [ع] در سال ۲۲۰ وفات کرد، سپس پسرش علی‌الهادی [ع] که در سال ۲۵۴ وفات کرد، سپس پسرش حسن‌العسکری [ع] که در سال ۲۶۰ وفات کرد، آنگاه پسرش محمدالمهدی [ع] و آن دوازدهمین امام است. به عقیده شیعیان امامیه زنده است و در انتظار ظهور او هستند و اخبار آن معروف است.

از اعقاب موسی‌الکاظم غیر از امامانی که یاد کردیم یکی پسر اوست به نام ابراهیم المرتضی. محمدبن طباطبا و ابوالسرایا او را به امارت یمن فرستادند. او به یمن رفت و تا ایام مأمون در آنجا بود. در آنجا خون بسیار ریخت چنان‌که الجزار (قصاب) لقبش دادند. چون مأمون برادرش علی‌الرضا را به ولیعهدی برگزید او نیز دعوی امامت کرد. سپس مأمون را به کشتن برادر متهم ساخت و دعوت آشکار نمود. مأمون محمدبن زیادبن ابی‌سفیان را به نبرد فاطمیان یمن فرستاد. میان این محمدبن زیاد و فاطمیان یمن دشمنی سخت بود. بارها بر آنان حمله آورد و شیعیانشان را به قتل رسانید و جماعاتشان را پراکنده نمود.

از اعقاب اوست موسی‌بن ابراهیم جد شریف الرضی و المرتضی. اسم رضی محمد و اسم مرتضی، علی بود^۲ پسران حسین بن موسی بن محمدبن ابراهیم. از فرزندان موسی‌الکاظم نیز زید است که ابوالسرایا او را به اهواز فرستاد. او به بصره رفت و خانه‌های عباسیان را آتش زد از اینرو او را زید النار لقب دادند. از اعقاب زید است: الجنة (؟) بن محمدبن زیدبن الحسن بن زید النار او از افاضل و صلحای این خاندان بود. به هنگام محنت فاطمیان در ایام متوکل او را به بغداد آوردند. او را به ابن ابی داود سپردند تا بیازمایدش او نیز شهادت به براءت او داد و آزادش کردند. دیگر از فرزندان موسی‌الکاظم پسرش اسماعیل است که ابوالسرایا او را ولایت فارس داد.

۱. متن: محمدالمتقی ۲. متن: محمدالمتقی

از اعقاب جعفرالصادق غیر از امامان، محمد و علی پسران حسین بن جعفراند. اینان در سال ۲۷۱ در مدینه قیام کردند و خون‌های بسیار ریختند و اموال بسیار به تاراج بردند و از فرزندان جعفر بن ابیطالب جمعی را کشتند و مدینه چنان شد که دیگر نه در آن نماز جماعت برپا می‌شد و نه جمعه.

از اعقاب اسماعیل الامام است عبیدیان خلفای قیروان و مصر. فرزندان عبیدالله المهدی بن محمد بن جعفر بن محمد بن جعفر بن اسماعیل. در باب ایشان و اختلاف مردم در نسبشان سخن گفته‌ایم. سخنان آن عیبجویان همه مردود است و این درست‌تر از همه است. ابن حزم گوید: عبیدالله که در مغرب قیام کرد پندارد که او برادر حسن البغیض [بن محمد بن جعفر بن اسماعیل بن جعفر بن الصادق] است و این سخنی است بی‌پایه.

اما محمد بن الحنفیه، از فرزندان اوست: عبدالله ابوهاشم^۱ و او کسی است که به امامت علی بن عبدالله بن عباس وصیت کرد. و برادرش علی بن محمد و پسرش حسن بن علی بن محمد. شیعه مدعی امامت هر دو هستند و در یمن بر مأمون خروج کردند. از فرزندان جعفر بن ابیطالب یکی عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است که در فارس قیام کرد و در کوفه با او بیعت کردند. بعضی از شیعیان آل عباس می‌خواستند خلافت را بدو سپارند ولی ابومسلم آنان را از این کار بازداشت. او را پیروانی است که منتظر ظهورش هستند. و خلافت را از ابوهاشم بن محمد بن الحنفیه به وصیت بدو می‌کشاند. او مردی فاسق بود و معاویه پسرش نیز در شر همانند پدر بود. پایان سخن در نسب طالبیان و اخبار ایشان. اینک به اخبار بنی‌امیه در اندلس می‌پردازیم که با دعوت عباسی در نزاع بودند. سپس به دولت‌هایی می‌پردازیم که به نیروی عباسیان بر سر کار آمدند. از عرب و ترک در یمن و جزیره و شام و عراق و مغرب، ولی بر عباسیان راه خودکامگی پیش گرفتند. واللّٰه المستعان.

۱. متن: عبدالله بن عباس

خبر از دولت بی‌امیه در اندلس

از این طبقه که با دولت عباسی در منازعه بودند و آغاز کار ایشان و اخبار ملوک الطوائف پس از ایشان

سرزمین اندلس در جانب شمال غربی دریای روم است و عرب‌ها این ناحیه را اندلوش گویند. ساکنان آن فرنگان مغرب‌اند. نیرومندترین و بیشترینشان جَلالِقَه (ساکنان گالیسیا) هستند. گوت‌ها صدها سال پیش از اسلام، پس از نبردهایی که با لاطینیها داشتند و در آن نبردها روم را محاصره کردند، آن سرزمین را در تصرف آوردند. بدین معنی که پس از محاصره شهر رم میان رومیان و گوت‌ها صلح برقرار شد و از مواد این پیمان آن بود که گوت‌ها به اندلس بروند، آنان نیز به اندلس رفتند و آنجا را در تصرف آوردند.

چوم رومیان و لاطینیان کُتله را که شهری مسیحی نشین بود تصرف کردند از گوت‌ها و فرنگان هر که را در مغرب بود بدانجا بردند. ملوک گوت در طَلِیْطِلَه فرود آمدند و آنجا را دارالملک خویش ساختند. بسیار نیز اتفاق می‌افتاد که میان طلیطله و قرطبه و ماریده و اشبیلیه در حرکت آیند. این قاعده قریب به چهارصد سال ادامه داشت تا آن‌گاه که خداوند اسلام و فتوحات اسلامی را پدید آورد.

پادشاهشان در این عهد رودریک نامیده می‌شد و این کلمه عنوان پادشاهان ایشان است چون جرجیر (=گریگوریوس) که عنوان ملوک صقلیه است. در باب نسب گوت و اخبار دولتشان پیش از این سخن گفته‌ایم. اینان از تنگه‌ای که این سوی طَنْجَه است، به آن سوی دریا یعنی به ساحل جنوبی آن نیز آمدند. پس بر بلاد بربر دست یافتند و آنان را به طاعت خویش درآوردند.

پادشاه بربرها در این سرزمین که امروز جبال غُماره است یولیان^۱ نام داشت، او نیز

۱. متن: پلیمان

در طاعت فرنگان بود و مذهب ایشان داشت.

در این ایام موسی بن نصیر امیر عرب و از سوی ولید بن عبدالملک عامل افریقیه بود و در قیروان می نشست. سپاهیان مسلمان، بلاد مغرب اقصی را زیر پی سپرده بودند و از کوهستان های طنجه گذشته به خلیج زقاق رسیده بودند. یولیان را واداشتند که سر به اسلام فرود آرد.

موسی بن نصیر غلام خود طارق بن زیاد اللیثی را امارت طنجه داد. یولیان را با ردربکو پادشاه گوت خصومت بود. زیرا بدان هنگام که یولیان دختر خود را نزد رودریک فرستاد تا او را خدمت کند - و چنان که گویند ایشان را چنین عادت می بوده که دختران سرداران شان باید به خدمتشان گماشته شوند - رودریک با دختر یولیان رفتاری ناشایست کرد و یولیان بدین سبب به سوی رودریک راند و دختر خود از او بستد. آن گاه نزد طارق آمد و او را راه نمود که از کجا و چگونه می توان بر سپاه گوت شکست وارد آورد. طارق نیز فرصت نگه می داشت تا زمانش برسد.

طارق در سال ۹۲ هجری به فرمان موسی بن نصیر از دریا بگذشت. و با سیصدتن از اعراب و حدود ده هزار تن از بربر پیش تاخت و بر کوهی که از آن پس آن را جبل الفتح یا جبل طارق گفتند فرود آمد. چنان که طریف بن مالک النخعی نیز به جایی که امروز شهر طریف قرار دارد فرود آمد و آنجا را نیز بدو نامیدند.

طارق در آنجا که فرود آمده بود لشکرگاه ساخت و گرداگرد خویش بارو کشید تا از دشمن در امان ماند.

چون خبر فرود آمدن طارق به رودریک رسید با سپاهی از عجمان و مسیحیان - حدود چهل هزار نفر - بیامد. در حوالی شریش^۱ دو گروه به یکدیگر رسیدند. طارق پیروز شد و دشمن منهزم گردید و غنایم و اموال و اسیران بسیار از کفار به دست او افتاد.

طارق به موسی بن نصیر خبر این پیروزی را بداد و غنایمی را که به دست آورده بود برشمرد. موسی بن نصیر به رشک آمد و نامه یی همه وعید و تهدید به او نوشت که بی فرمان من سپاه به درون خاک دشمن برده یی. و فرمان داد که در همانجای که هست بماند تا خود را به او برساند.

موسی پسر خود عبدالله را به جای خود در قیروان نهاد و به سوی طارق در حرکت

۱. چنین است در متن: در این اثیر وقایع سال ۹۲ نهر لکه از اعمال شذونه آمده است.

آمد. عبدالله بن الحُصَین الفِهری نیز با او بود.

موسی بن نصیر در سال ۹۳ هجری با سپاهی گران از وجوه عرب و موالی و مشاهیر بربر از قیروان به راه افتاد. از خلیج زقاق که میان طنجه و جزیره الخضراء واقع است بگذشت و قدم به خاک اندلس گذاشت. طارق با او دیدار کرد و طاعت و متابعت خویش آشکار نمود. موسی خود فتح را به پایان برد و در اندلس از جهت مشرق تا بر شلونه و از ناحیه جوف (درون) تا اربونه و از غرب تا قادس پیش رفت. و همه اقطار آن را زیر پی سپرد و غنایم بسیار گرد آورد.

موسی بن نصیر می‌خواست از سوی مشرق به قسطنطنیه رسد و از آنجا به شام آید و همه بلاد اعاجم و مسیحیان را که بر سر راه بودند فروکوبد تا به دارالخلافه دمشق رسد. خبر به ولید بن [عبدالملک] بردند سخت مضطرب شد؛ زیرا مسلمانان در دارالحرب یعنی سرزمین کفار قرار گرفته بودند و بیم هلاکت آنان بود. این بود که موسی را پیامی تویخ‌آمیز فرستاد و از او خواست که بازگردد. و در نهان با فرستاده خود گفت که اگر موسی بن نصیر بازنگردد او خود مسلمانان را بازگرداند. چون موسی بن نصیر از تصمیم ولید آگاه شد عزمش سستی گرفت و پس از آنکه در مرزها نگرهبانانی گماشت از اندلس بیرون آمد. پسر خود عبدالعزیز بن موسی را امارت آنجا داد تا به غزو و جهاد اعداء مشغول باشد و فرمان داد تا قرطبه را دارالملک خود سازد.

موسی در سال ۹۵ به قیروان بازآمد و از آنجا در سال ۹۶ عازم مشرق گردید، با همه غنایم و ذخایر و اموال که آنها را بر گردونه‌ها و چارپایان حمل می‌کرد. گویند از جمله این غنایم هزار برده بود.

موسی پسر دیگر خود عبدالله بن موسی را به جای خویش در افریقیه نهاد و چون پیامد سلیمان بن عبدالملک که پس از ولید به خلافت رسیده بود بر او خشم گرفت و به خواری‌اش افکند.

سپاهیان مسلمان که در اندلس مانده بودند پس از دو سال که از امارت عبدالعزیز بن موسی گذشته بود او را کشتند. عبدالعزیز مردی فاضل بود و در زمان امارت او چند شهر دیگر گشوده گردید. مرگ او به فرمان سلیمان بود.

چون عبدالعزیز [در سال ۹۷ یا ۹۸] کشته شد، ایوب بن حبیب اللخمی به جای او امارت یافت. او خواهرزاده موسی بن نصیر بود و پس از شش ماه که مسلمانان اندلس

فرمانروایی نداشتند او را به فرمانروایی برگزیدند. از آن پس والیان عرب گاه از سوی خلیفه و گاه از سوی عامل او در قیروان، به اندلس می آمدند. مسلمانان از امت های کافر آن نواحی کشتار بسیار کردند. از جانب شرق برشلونه (بارسلون) را گرفتند و نیز دژهای قشتاله (کاستیل) و سرزمین های آن را از جهت جوف. گوت ها منقرض شدند و جلالقه (مردم گالیسیا) و هرچه باقی مانده بود از عجمان به کوه های قشتاله (کاستیل) و اریونه و دربندها پناه بردند. سپاه مسلمین از برشلونه هم بگذشت و از اندلس پای بیرون نهاد و سرزمین های فرنگان را زیر پی نوردید و باد اسلام بر امم کفر از هر سو وزیدن گرفت. در این ایام بسا اتفاق می افتاد که میان اعرابی که در سپاه اسلام بودند اختلاف می افتاد و نزاع در می گرفت و این سبب می شد که دشمن حمله آغاز کند و فرنگان هرچه را از دست داده بودند بازستانند.

بدان هنگام که خبر قتل عبدالعزیز بن موسی بن نصیر به محمد بن یزید [القرشی] عامل سلیمان بن عبدالملک در افریقیه رسید حرّاب بن عبدالرحمان الثقفی را به اندلس فرستاد. او بیامد و ایوب بن حبیب را عزل کرد و دو سال و هشت ماه بر آن سرزمین فرمان راند.

آن گاه عمر بن عبدالعزیز، سمح بن مالک الخولانی را در آغاز سده دوم هجری به اندلس فرستاد و او را فرمان داد زمین هایی را که مشمول خمس می شوند جدا کند. او نیز چنان کرد. و پل قُرْطَبَه را بساخت. سمح بن مالک در سال ۱۰۲ در جنگ با مسیحیان کشته شد.

مردم اندلس عبدالرحمان بن عبدالله الغافقی را بر خود امیر ساختند تا عنبسه بن سحیم^۲ الکلبی از سوی یزید بن ابی مسلم^۳ عامل افریقیه به اندلس آمد. پس از او یحیی بن سلمة الکلبی از سوی بشر بن صفوان^۴ الکلبی والی افریقیه امارت اندلس یافت. مردم اندلس پس از قتل عنبسه از او والی خواسته بودند، او نیز در پایان سال ۱۰۷ یحیی بن سلمه را به اندلس فرستاد یحیی به مدت دو سال و نیم در اندلس فرمان راند. سپس عثمان بن ابی [نسعة الخثعمی] از سوی عبیده بن عبدالرحمان السلمی صاحب افریقیه امارت آن دیار یافت. عبیده بن عبدالرحمان او را پس از پنج ماه عزل کرد. و

۱. متن: حرث

۲. متن: سحیم

۳. یزید بن مسلم

۴. متن: حنظله بن صفوان

حذیفه بن الاحوص الاشجعی^۱ را به جای او فرستاد. حذیفه در سال ۱۱۰ به اندلس رفت. پس از اندکی - گویا یک سال - او نیز معزول شد.

در این اختلاف است که او پیش از عثمان بن ابی نسهه بود یا عثمان پیش از او. سپس هیثم بن عبید الکنانی^۲ نیز از سوی عبیده بن عبدالرحمان امارت اندلس یافت. او در محرم سال ۱۱۱ به اندلس آمد و به غزای قلمرو منوسه^۳ رفت و آنجا را بگشود و ده ماه در آنجا بیود و بمرد. [مردم اندلس پس از مرگ هیثم، محمد بن عبدالملک الاشجعی را بر خود امیر ساختند او دو ماه فرمان راند و پس از او عبدالرحمان بن عبدالله الغافقی امارت یافت. در سال ۱۱۳ عبدالرحمان بن عبدالله الغافقی از سوی عبیده بن عبدالرحمان السُّلمی امیر افریقیه به غزا رفت و در سال ۱۱۴ در سرزمین دشمن کشته شد]^۴ چون عبیده بن عبدالرحمان پس از دو سال امارتش در افریقیه در سال ۱۱۳ بمرد از سوی هشام بن عبدالملک عبیدالله بن الحبحاب به امارت افریقیه رسید او در همان سال ۱۱۳ به افریقیه آمد و با فرنگان نبرد کرد.

چون عبدالرحمان بن عبدالله الغافقی کشته شد، عبدالملک بن قطن امارت اندلس یافت. او در سال ۱۱۵ به سرزمین بشکنس به غزا رفت و سالم باز آمد.

عبدالملک بن قطن در این نبرد از دشمن کشتار بسیار کرده بود و غنایم بسیار آورده بود. در رمضان سال ۱۱۷ عبیدالله بن الحبحاب او را از امارت عزل کرد و عُقبه بن الحجاج^۵ السلولی را امارت اندلس داد. او پنج سال در آنجا با سیرتی پسندیده حکم راند، همواره در جهاد بود و در جهاد خویش پیروز. دامنه مساکن مسلمانان را تا اربونه گسترش داد چنانکه به ساحل نهر رونه^۶ (رون) رسیدند.

در سال ۱۲۱ عبدالملک بن قطن الفهری به خلاف او برخاست و به قتلش آورد. گویند او را از اندلس براند و خود به جای او نشست تا آنگاه که بلج^۷ این بشر القشیری از مردم شام، در سال ۱۲۴ وارد اندلس گردید. بلج بر عبدالملک بن قطن غلبه یافت و یک سال یا حدود یک سال بر آن دیار فرمان راند.

رازی گویند: مردم اندلس بر امیر خود عُقبه بن الحجاج، در ماه صفر سال ۱۲۳ به

۱. متن: العتبی
 ۲. متن: الکلابی
 ۳. متن: مقرشه
 ۴. میان دو قلاب از متن افتاده بود. از البيان المغرب ابن عذاری افزودیم. ج ۲. ص ۲۸.
 ۵. متن: عتبه
 ۶. متن: الحاج
 ۷. متن: ودونه
 ۸. متن: بلخ بن بسر العبسی

هنگام خلافت هشام بن عبدالملک بشوریدند. هشام، عبدالملک بن قطن را بر آنان امارت داد. و این دومین بار بود که عبدالملک بن قطن امارت اندلس می‌یافت. مدت امارت عقبه بن الحجاج شش سال و چهار ماه بود. او در صفر سال ۱۲۳ در سَرَقُسطَه^۱ بمرد و کار بر عبدالملک بن قطن قرار گرفت.

آن‌گاه بلج بن بشر از مردم شام به اندلس آمد. او از واقعه کلثوم بن عیاض نجات یافته بود. جماعتی از بربر نیز همراه او بودند. در اندلس بر عبدالملک بن قطن بشورید و او را بکشت. فہریان در یک سو جمع آمدند و در برابر بلج بایستادند. آن گروه نیز که رفتار او را با عبدالملک بن قطن ناخوش می‌داشتند نیز به آنان پیوستند. قطن و امیه پسران عبدالملک زمام کار ایشان به دست گرفتند و با بلج به نبرد پرداختند. بلج در این نبرد مجروح شد ولی بر مخالفان خود پیروز گردید. این واقعه در سال ۱۲۴ پس از یک سال یا قریب به یک سال از امارتش اتفاق افتاد.

پس از بلج ثعلب بن سلامة الجذامی به امارت رسید. او پس از هلاکت بلج فرمانروایی اندلس یافت. فہریان از او جدا شدند و سر به طاعت نیاوردند. ثعلب در اندلس دادگری پیشه گرفت و ده ماه بر همه آن نواحی فرمان راند تا یمانیان بر او بشوریدند و کار بر او دشوار گردید و فتنه‌ها بالا گرفت تا آن‌گاه که ابوالخطار حسام بن ضرار الکلبی از سوی حنظله بن صفوان عامل افریقیه به اندلس آمد. ابوالخطار در سال ۱۲۵ از تونس به کشتی نشست و به اندلس وارد شد. اندلسیان سر به فرمانش نهادند و ثعلب بن سلامه و ابن ابی نسه^۲ و پسران عبدالملک بن قطن به پیشبازش شتافتند. او نیز به آنان نیکی نمود. و کارش استقامت گرفت.

ابوالخطار مردی دلیر و کریم بود و دوراندیش. شامیان در خدمت او فراوان بودند. چون قرطبه را گنجای ایشان نبود هر گروه در شهری گرد آمدند و آن را با نام شهرهای شام که به آنها شباهت داشت نامیدند. مثلاً دمشقیان به البیره فرود آمدند و آنجا را دمشق خواندند و مردم حمص به اشبیلیه رفتند و آن را حمص نام نهادند. مردم قنسرین در جیان^۳ مکان گرفتند و جیان را قنسرین گفتند و اهل اردن به ربه درآمدند و آن را اردن نامیدند. و فلسطینیان به شدونه که همان شریش است فرود آمدند و آن را فلسطین نامیدند و مصریان به تدمیر آمدند و آن را مصر خواندند.

۱. متن: سرقوسه

۲. متن: ابی سعد

۳. متن: حسان

ثعلبیه بن سلامه به مشرق راند و به مروان بن محمد پیوست و در جنگ‌های او شرکت جست.

ابوالخطار^۱ اعرابی سخت اهل عصبیت بود. به هنگام امارتش به یمنیان تعصب می‌ورزید و مصریان را فرومی‌گذاشت و قیسیان را تحقیر می‌کرد. روزی صمیل^۲ بن حاتم^۳ بن شمر بن ذی‌الجوشن که سرور قیسیان و رئیس مضریان^۴ بود به مجلس او درآمد. ابوالخطار به او درشتی کرد و او را از جایش بجنبانیدند چنان‌که عمامه‌اش بر سرش کج شد. چون بیرون آمد یکی از حاجبان گفت: ای پسر ذوالجوشن عمامه خود را بر سر راست کن.

گفت: اگر مرا قوم و قبیله‌یی است آن را راست خواهند کرد. صمیل بن حاتم از آن روز قوم خود را علیه ابوالخطار برانگیخت. قوم او نیز بدو پاسخ دادند. یمنیانی هم که از ابوالخطار سر بر تافته بودند با او یار شدند و در سال ۱۲۸ ابوالخطار را پس از چهار سال و نه ماه که از امارتش می‌گذشت خلع کردند و به جای او ثوابه بن سلامه الجذامی را برگزیدند. این خود سبب جنگی شد [زیرا یمنیان می‌خواستند که ابوالخطار بازگردد و مضریان با بازگشت او مخالفت می‌ورزیدند]. پس مردم اندلس یوسف بن عبدالرحمان بن حبیب عامل افریقیه را حکم قرار دادند او ثوابه^۵ را منشور امارت اندلس داد. در آخر ماه رجب سال ۱۲۹، ثوابه^۶ اندلس را در ضبط آورد. صمیل بن حاتم نیز با او موافقت نمود و اختلاف کلمه از میان دو فریق برخاست.

ثوابه در سال دوم امارتش به هلاکت رسید و بار دیگر آتش اختلاف در سراسر افریقیه شعله‌ور شد. پس به ناچار عبدالرحمان بن کثیر را برای اجرای احکام برگزیدند. دولت بنی‌امیه هم در مشرق دستخوش تزلزل شده بود. و چون از یک سو خوارج فتنه‌ی بزرگ برپا کرده بودند، از دیگر سو مسوده (سیاه جامگان) کارشان بالا گرفته بود و امویان از امور اندلس غافل شده بودند. این غفلت‌ها سبب آن شد که آشوب و شورش سرتاسر اندلس را فراگیرد.

دو گروه یمنی و مضر بنی‌امیه چنان نهادند که امارت میان آن دو گروه به نوبه باشد، هر گروه یک سال. پس مضریان یوسف بن عبدالرحمان الفهری را در سال ۱۲۹ به امارت

۱. متن: ابوالخطاب

۲. متن: ضمیل

۳. متن: حاکم.

۴. متن: حضریان.

۵. متن: ثوبه

۶. متن: حجاب